



خلیج فارس، خلیج فارس است

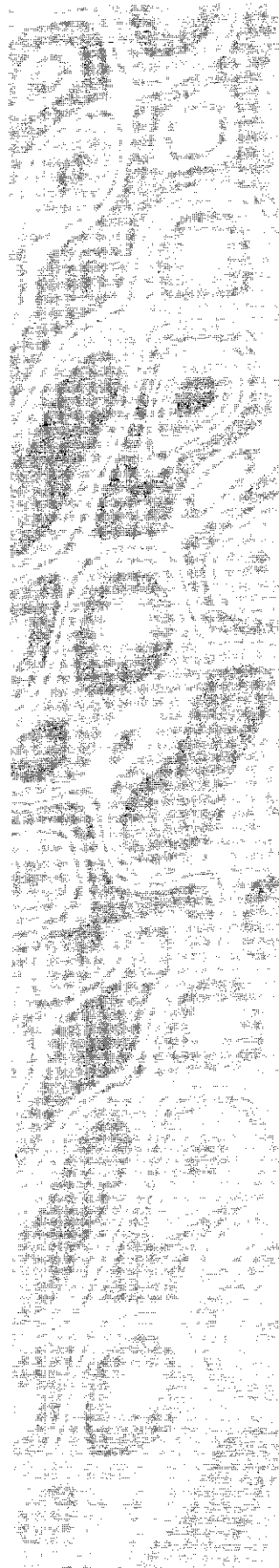
شاید خوانندگان تعجب کنند که چگونه مجله‌ای که مقالات آن بیشتر متضمن مطالب فلسفه بوده است اکنون به تاریخ و جغرافیا پرداخته و شماره‌ای را به خلیج فارس اختصاص داده است. اولاً نامه فرهنگ یک مجله تاریخی و فرهنگی و فلسفی است و اگر رنگ فلسفی آن غلبه دارد از آن است که شغل سردبیر آن فلسفه است و او اهل فلسفه را بیشتر می‌شناسد و سخنشان را بیشتر می‌خواند و اگر چیزی بنویسد قهراً رنگ و بوی فلسفه دارد. ثانیاً این شماره نه به تاریخ و جغرافیا بلکه به وطن ما ایران اختصاص دارد که تاریخ و جغرافیای آن نیز واجد اهمیت بسیار است. در شرایط کنونی همه ما وظیفه داریم که به فکر ایران باشیم. ایران نه فقط در محاصره اقتصادی و سیاسی و نظامی قرار دارد بلکه مدعیانی در کمین نشسته‌اند که نام آن را محو کنند. در این وضع من که مثل همه مردم ایران، ایران و هر چه را که به ایران منسوب باشد دوست می‌دارم، نمی‌توانم نسبت به آنچه روی می‌دهد بی‌تفاوت باشم. البته سعی می‌کنم رمانتیک و احساساتی نباشم و دوستی و تعلق خاطر، چشم را کور و تاریخ و بد نکند که عیب‌ها و نارسایی‌ها را نبینم یا آنها را حُسن بینم. هر ایرانی از اینکه خلیج فارس را به نامی دیگر بنامند آزرده می‌شود و این آزرده‌گی را در رفتار و آرا و اقوال همگانی هم می‌توان باز شناخت. پدید آمدن تعابیری مثل خلیج همیشه فارس جلوه‌ای از این علائق احساساتی است ولی عکس‌العمل‌ها همه نباید احساساتی باشد. از وقتی که زمزمه تغییر نام خلیج فارس ساز شده است ایرانیان گرچه احساساتشان را به صور گوناگون نشان داده‌اند پژوهندگان نیز به مطالعات تاریخی کم‌وبیش دقیق پرداخته‌اند تا به همه کس و مخصوصاً به خود ما نشان دهند که خلیج فارس را نه فقط نیاکان ما بلکه همه جهان از اقدم زمان‌های تاریخی تاکنون خلیج فارس می‌نامیده‌اند. دانشمندان ایرانی مقیم ایران و خارج از ایران در سی سال اخیر ده‌ها کتاب به زبان فارسی و به زبان‌های دیگر در تاریخ و جغرافیا و فرهنگ خلیج فارس نوشته‌اند و به صرف ابواب احساسات اکتفا نکرده‌اند. وقتی با تاریخ و خاطرات و علائق یک قوم بازی می‌کنند آن قوم حق دارد احساساتی شود اما اگر خرد و درایت پشتوانه احساسات قرار نگیرد چه بسا که مایه زیانکاری باشد. دفاع از نام خلیج فارس وظیفه بزرگی است، اما گاهی اتفاق افتاده است که در برابر دستاوردها یا از دست



نقشه جهان اثر
هنریکوس مارتلوس،
فلورانس ۱۴۸۹/۹۰ م

دادن‌های کوچک احساسات بزرگ بروز می‌دهند. چنان‌که اشاره شد آنچه ما را به طرح مسئله خلیج فارس متوجه کرده است احساسات ایران دوستی است، اما اگر بتوانیم دوست دانای ایران باشیم بهتر می‌توانیم از آن نگرانی کنیم. پس از ابتدا می‌کوشیم که تعبیرهایی نظیر «خلیج همیشه فارس» را به کار نبریم. آخر اگر نام خلیج فارس را دوست می‌داریم حرمت زبان فارسی را هم باید نگاه داریم و آن را بیشتر آشفته نسازیم. من حتی نمی‌خواهم ثابت کنم که نام خلیج فارس، خلیج فارس است زیرا کسانی نیز که سودای تغییر نام آن را دارند درباره تاریخ خلیج فارس داعیه ندارند و نمی‌توانند داشته باشند. اگر کسی اطلسی را که یکی از حکمرانان امارات متحده عربی منتشر کرده است ورق بزند می‌بیند که در همه نقشه‌ها نام حقیقی خلیج فارس آمده است. در عراق هم که شاید برای اولین بار نفقه ناساز تغییر نام از آنجا به گوش عامه مردم رسید، در اطلس‌هایی که تا سال ۱۹۶۰ چاپ شده است خلیج فارس با نام حقیقی درج شده است و مگر نه این است که از هرودوت و استرابون و ابن حوقل گرفته تا جغرافیدانان و جغرافی‌نویسان و اطلس‌پردازان معاصر سراسر جهان، از عرب و عجم و اروپایی و آسیایی و آمریکایی و آفریقایی، همه نام خلیج فارس را به رسمیت می‌شناخته‌اند و می‌شناسند. آنچه اهمیت دارد این است که بدانیم در سی‌چهل سال اخیر چه پیش آمده است که سودای تغییر نام چندین هزار ساله خلیج فارس در سرها افتاده است. گرچه بسیاری از اعراب و متعربان تغییر نام خلیج فارس را با احساسات ناشی از ناسیونالیسم عربی استقبال کردند، آنها پیشنهاددهنده تغییر نام نبودند و چگونه می‌توانستند پیشنهاددهنده باشند. آنها دریایی را به نام دریای عربی می‌شناختند. ما که بی‌انصاف و متعصب و نژادپرست نیستیم. در نقشه جهان یک دریا وجود دارد که گاهی آن را خلیج عربی یا دریای عرب خوانده‌اند و آن دریای احمر است. این نامیدن بی‌وجه نبوده است زیرا ساحل مهم آن ساحل عربستان است. اما جنوب خلیج فارس همیشه ریگزار خشک و سوزان بوده است. آنجا سکنه ثابت نداشته و اگر داشته است ساکنانش نام و نشان معتبری نداشته‌اند، چه رسد به اینکه نام خود را به یک سرزمین یا دریایی بدهند که همیشه اهمیت داشته و لااقل از پانصدسال پیش در عداد استراتژیک‌ترین مناطق جهان بوده و اکنون شاید مرکز دایره

استراتژی و قلب منازعات قدرتمندان و سوداگران بین‌المللی باشد. سودای تغییر نام خلیج فارس با افزایش اهمیت استراتژیک خلیج فارس و برچیده شدن پایگاه قدرت‌های جهانی در ایران تناسب دارد اما قضیه بی‌ارتباط با تحولی که در جامعه عرب عراقی و کوییتی و سعودی و اماراتی نیز روی داده است نیست. این تحول چه بوده است؟ آیا فرهنگ عربی قوت و نشاط یافته و سواحل خلیج فارس مهد فرهنگ عربی شده است؟ (بگذریم از اینکه فرهنگ عربی یک ترکیب مبهم و مفهوم توخالی است. مگر آنکه مراد ادب عربی باشد.) منکر نمی‌شویم که جهان عرب شعر و فرهنگ داشته و جزء عمده فرهنگ اسلامی هم با زبان عربی یگانه شده است اما این فرهنگ، صرف فرهنگ عربی نیست زیرا نظر به ادب عربی در ایران کمتر از جاهای دیگر نبوده است. اکنون آیا یک نهضت فرهنگی عربی در جایی به وجود آمده است؟ تفکر و فرهنگ خاص عربی چیست و کجاست؟ عراق که در اشغال آمریکا و انگلستان و... است. در کویت و لحسا و قطر و دویبی هم نشینده‌ایم که نهضت فرهنگی روی داده باشد. البته در ریگزار و برهوت غرب و جنوب خلیج فارس تأسیسات نفتی و مخابراتی و ارتباطی و توریستی و بازرگانی عظیم برپا شده است. چرا و چگونه این تأسیسات برپا شده و برپاکننده آنها کیست و از کجا آمده است؟ خلیج فارس مهم‌ترین مرکز صدور نفت دنیاست و برای اینکه تسلط امپراطوری‌های جدید بر منابع نفت پایدار و بردوام بماند در آنجا پایگاه‌های قدرت سیاسی و نظامی و اقتصادی تأسیس کرده‌اند و در سایه قدرت این پایگاه‌هاست که سیاست و اقتصاد منطقه را تحت نظارت درآورده‌اند. پس آبادانی جنوب خلیج فارس (که هر چه باشد نامش را تمدن و فرهنگ عربی نمی‌توان گذاشت) ربطی به عرب و عربیت ندارد بلکه در آنجا سازمان‌های مالی و اقتصادی چندملیتی بزرگ به وجود آمده است که بعضی از کارمندانش عربند و گاهی به زبان عربی سخن می‌گویند و حساب و کتابشان به زبان انگلیسی است. این سازمان‌ها جهانی است و مدیون و سوداگران غربی سیاست و اقتصاد آنها را راه می‌برند. البته از پول و سرمایه مردم شمال و غرب و جنوب بنایی برای قدرت ساخته‌اند. این بنا تمدن نیست و اگر باشد به عرب ربطی ندارد زیرا عرب آن را نساخته است. اگر عرب می‌خواست تمدنی بسازد آن را در سوریه و مصر و حجاز می‌ساخت ولی آنچه در جنوب خلیج فارس می‌بینیم تأسیس چندین مؤسسه تجاری و مالی است که اینها هم لوازمی مثل دانشگاه و مدرسه و کتابخانه و تأسیسات ورزشی دارند و این لوازم مستقل از قومیت به وجود می‌آیند. من زمانی را به خاطر می‌آورم که راه‌آهن سراسری ایران تأسیس می‌شد. در مسیر راه، در بخش‌ها و روستاها وقتی مهندسان و کارکنان فنی و عوامل شرکت‌های مقاطعه‌کار وارد می‌شدند وسایل تازه و رفتارهای متفاوت با رفتار اهل محل با خود می‌آوردند و البته کارگران محلی را هم به کار می‌گرفتند. آنها در خرده فرهنگ محلی منحل نمی‌شدند بلکه در همان مدت کوتاه اقامتشان در مناسبات مردمان تغییراتی پدید می‌آوردند. در جنوب خلیج فارس هم کسانی از بیرون آمده‌اند و روگرفت یا زانده‌ای از نظم کشورهای خود را به آنجا آورده‌اند و فقط کارکنان و کارگزارانشان عرب و هندی و پاکستانی و... اند. آنچه در جنوب خلیج فارس روی داده است مدرنیزاسیون قسمتی از جهان عربی نیست بلکه آنجا صورتی جدید از کُلنی غربی به وجود آمده است که نام خود را پوشیده می‌دارد و حتی خود را عرب می‌خواند و همین عرب، یعنی یک اسم بی‌مسمی است که می‌خواهد خلیج فارس را به نام دیگر بخواند. صریح بگوییم، عرب‌ها به صرافت طبع در صدد این تغییر نام برنیامده‌اند بلکه این صدا از گلوبی بیرون آمده است که در حقیقت عرب نیست اما می‌کوشد به زبان عربی سخن بگوید و خود را عرب قلمداد کند. اینها به عربیت ربطی ندارد. اگر نهضتی در جهان عرب برای رسیدن به آینده بهتر از طریق تجدید عهد با تمدن گذشته به وجود



می‌آمد هیچ کاری به تغییر نام‌ها و دامن زدن به اختلاف‌ها نداشت و راه خودش را می‌رفت، چنان که جمال عبدالناصر تا زمانی که نهضتش جان و نشاط داشت در نطق‌های خود دریای جنوب ایران را خلیج فارس می‌گفت و در نقشه‌هایی که در زمان حکومت او در مصر چاپ می‌شد خلیج فارس نام حقیقی خود را داشت. وقتی ناسیونالیسم عربی دچار بحران شد و تفرقه در آن افتاد مدعیان عراقی و هبری ناسیونالیسم عرب غوغای تغییر نام خلیج فارس را راه انداختند. اما در اصل این نغمه را ابتدا اروپاییان ساز کرده بودند، چنان که در زمان فتح‌ملی شاه انگلستان کوشیده بود که طرح تغییر نام خلیج فارس را در اندازد. بعدها سر چارلز بلگریو دوباره در حوالی سال‌های ۱۹۳۰ از آن دم زد و بالاخره در کتابی به جای اینکه پیشنهاد قدیمی خود را تکرار کند در وصف خلیج فارس، معترضه «که عرب‌ها آن را خلیج عربی می‌گویند» را آورد. او برای اینکه تغییر نام را به همه عرب‌ها و به جغرافیادانان و تاریخ‌نویسان همه جهان القا کند این بار حکمی را که قبلاً به صورت انشایی بیان کرده بود به صورت خبری آورد و آن را از قول عرب‌ها بیان کرد. ممکن است بگویند در شرایطی که بعضی از رهبران ناسیونالیسم عربی و امثال عبدالکریم قاسم خلیج فارس را خلیج عربی می‌گفتند هیچ باسی بر بلگریو که گفته است عرب‌ها خلیج فارس را خلیج عربی می‌خوانند نیست و نوشته او با روش علمی مطابقت دارد! وانگهی اگر ما گرفتار توهم توطئه نیستیم به نیت او چه کار داریم. در اینجا طرداً للباب دو نکته کوتاه می‌گوییم و به اصل مطلب باز می‌گردم.

نکته اول این است که توهم توطئه را غالباً بی‌تأمل و بی‌توجه به معنی آن به زبان می‌آورند و از آن سوء استفاده سیاسی می‌کنند. یعنی با آن به دیگران برچسب می‌زنند تا صدایشان را خفه کنند. نه اینکه توهم توطئه در روان‌شناسی اجتماعی واقعیتی نداشته باشد؛ خیلی از استعمارزدگان و ستم‌دیدگان قهر استعماری که عمری در سیاست دروغ و فریب به سر برده‌اند به درجات به این توهم دچارند یعنی چون دیده‌اند که در بیشتر وقایع گذشته دست بازیگران قدرت در کار بوده است خود و امثال خود را باز بچه می‌پندارند و برای سلب مسئولیت از خود به پناه توهم توطئه می‌روند تا اگر از آنان پرسیده شود که چرا دست روی دست گذاشته‌اند بگویند چون هر چه قدرتمندان جهانی بخواهند واقع می‌شود دخالت ما چه سود دارد و چرا خود را آلت دست و وسیله بهره‌برداری آنان قرار دهیم.

دوم اینکه با اثبات وجود توهم توطئه نباید پنداشت که چیزی به نام توطئه وجود ندارد و هر کس از توطئه بگوید دچار توهم است. توطئه، توهم نیست بلکه در سیاست و اقتصاد شایع‌ترین واقعیت‌هاست. منتهی مبتلایان به توهم توطئه باید بدانند که توطئه‌گران از عهده همه کار بر نمی‌آیند و قدرت نامحدود ندارند. مثلاً نمی‌توانند میل به دانستن و پژوهش را در مردمی که اراده به دانستن کرده‌اند از میان ببرند و اگر مردمی با اراده در راهی قدم گذاشتند سد کردن راهشان بسیار دشوار می‌شود. توطئه‌گران صاحب اختیار ترقی و انحطاط اقوام دیگر نیستند و درست نیست گفته شود که استعمارگران مثلاً اقوام استعمارزده را از پیشرفت باز داشته‌اند زیرا آنها باز داشته شده بودند که استعمار مقهورشان کرده است. اما مدعیان توهم توطئه هم مواظب باشند که عذرخواه توطئه‌گران نباشند و غفلت را به جای توهم توطئه نگذارند. عیب توهم توطئه این است که وجهی از غفلت است. اگر به بهانه برطرف کردن این غفلت، غفلت بزرگ‌تری به جای آن پدید آید عقل همچنان پوشیده می‌ماند. درست است که توطئه در تفکر و علم و فرهنگ نیست اما حرف‌های اهل سیاست که در موقع و مقام عمل سیاسی می‌گویند هر چند مهم یا بی‌اهمیت باشد معمولاً از سنخ احکام خبری علمی نیست و از آن تلقی علم نباید کرد. سخن سیاست، سخن ابژکتیو نیست و بی‌قصد و

غرض ایراد نمی‌شود.

پس اینکه می‌گویند بلغریو فقط نقل کرده است که اعراب خلیج فارس را به نام دیگری می‌نامند و غرضی در سخن او دیده نمی‌شود اولاً جمله را باید در متن مطالب نویسنده آن قرار دهند. ثانیاً نویسنده و سوابق او را بشناسند. بلغریو یک مورخ نیست و تاریخ خلیج فارس ننوشته است. او سیاستمداری است که در حدود هفتاد سال پیش و سال‌ها قبل از اینکه عرب‌ها به سودای تغییر نام خلیج فارس دچار شوند گفته بود که این نام باید تغییر کند. او لفظ خلیج عربی را از زبان عرب‌ها نشنیده بلکه قبلاً خود در گوش ایشان خوانده و آنها از او شنیده‌اند. نمی‌خواهیم تقصیر هیاهوی تغییر نام را به گردن کسی بیندازیم و اگر در جستجوی مقصر سرگردان و متوقف شویم چه بسا که کار از دست برود. ما باید با فکر و ذکر، نگهبان نام باشیم. آدمی شاعرانه چیزها را می‌نامد و از نام‌ها پاسداری می‌کند و به همین جهت است که تغییر یک نام تاریخی آسان نیست و این کار هرگز از عهده چند و چندین عامل و کارگزار بازار سوداگری بر نمی‌آید. می‌گویند که پس چگونه بلغریو و امثال او درصدد تغییر نام برآمده‌اند. بلغریو یک بازی سیاسی را آغاز کرده است و کاملاً طبیعی بوده است که بسیاری از اعراب هم از تغییر نام خلیج فارس استقبال کنند اما فکر تغییر نام را آنها پیش نیاورده‌اند. اندیشه تغییر نام در بیرون از منطقه و در جایی که خلیج فارس و کشور ایران را منطقه بسیار مهم استراتژیک دیده‌اند طرح شده است. اندیشه‌ای که هم ما را آزرده و پریشان می‌کند و هم اختلاف‌های قدیمی و تاریخی را به یاد می‌آورد و به آنها صورت سیاسی می‌دهد. اگر ما بتوانیم بر این آزدگی و پریشانی غلبه کنیم و با متانت و هوشیاری و درایت از تبدیل اختلاف‌های کلی و جزئی تاریخی به کشمکش‌های سیاسی جلوگیری کنیم نام خلیج فارس را هم می‌توانیم حفظ کنیم. این تغییر نام کار آسانی نیست. مجله معتبر نشنال جئوگرافیک هم که نام خلیج عربی را در کنار خلیج فارس قرار داد خیلی زود عذرخواهی کرد. مجله نه تنها از ما، بلکه از تاریخ عذرخواهی کرد و این قدرت تاریخ است که اشخاص و گروه‌ها را محدود می‌کند و نمی‌گذارد هر کاری را که دلشان می‌خواهد انجام دهند.

این را نمی‌گوییم که غره شویم و تاریخ را هم پشتیبان خود بدانیم. اگر با همین قدرت محدود با استراتژی‌هایی که گاهی به صورت علم و اندیشه ظاهر می‌شوند احساساتی برخورد کنیم کاری از پیش نمی‌بریم و صرف اینکه خلیج فارس را مثلاً «خلیج همیشه فارس» بنامیم نام محفوظ نمی‌ماند. (اگر خود این شعار تغییر نام نباشد) دانشمندان جغرافیای تاریخی و جغرافیدانان ما تاکنون با این هیاهو بالنسبه خوب مقابله کرده‌اند و اثر پژوهش‌های تاریخی آنان به خوبی روشن شده است. می‌دانیم که نام خلیج فارس یک نام دیرین است و اکنون این نام را می‌خواهند تغییر دهند. به هوش باشیم که در بازی خطرناک اختلاف‌ها و نزاع‌های قومی و نژادی وارد نشویم. جنگ عرب و عجم و ترک و فارس و بلوچ و کرد و ترکمن، روح فرهنگ ما را می‌خورد و ما را از هستی ساقط می‌کند. این طرح، طرح یک قوم و ملت بر ضد قوم و ملت دیگر نیست. ایرانیان هزاران سال است که با اعراب رابطه داشته‌اند و از آغاز اسلام، ایران مرکز بزرگ فرهنگ اسلامی و حتی مهد پرورش زبان عربی بوده است. (هرچند که در این اواخر کوشش می‌شود که مقام امثال سیبویه در قوام ادب عربی را که از بدیهیات تاریخ است انکار کنند. وقتی از موضع ایدئولوژی و عصبیت قومی به تاریخ بنگرند حق‌شناسی دیگر چه جایی می‌تواند داشته باشد؟) عرب‌ها هم حتی در بحبوحه رشد ناسیونالیسم عربی به نام خلیج فارس تعرض نکردند. این نغمه‌ها از جای دیگر آمده است. با اینکه نباید به سراغ توهم توطئه در آثار ادبی و قدیمی برویم، به نظر می‌رسد که سوداگران جهانی گاهی حتی فرهنگ و

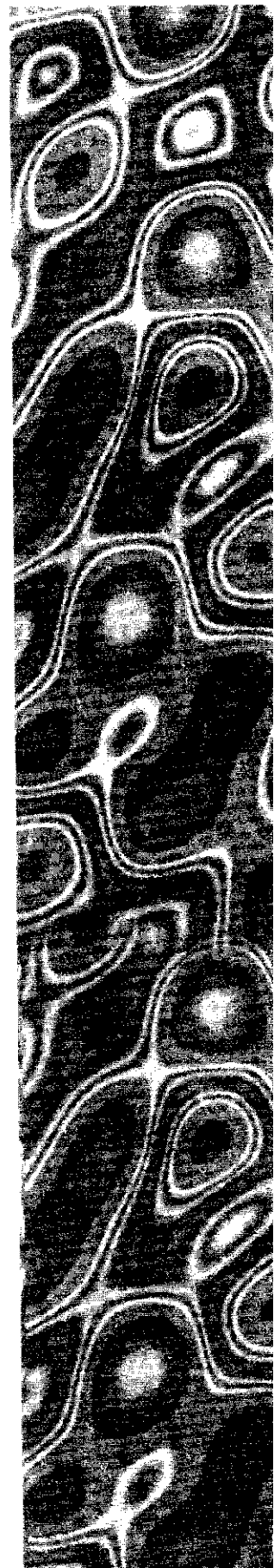
فضایل و نام‌های بزرگ را وسیلهٔ ایجاد تفرقه و اختلاف می‌کنند. مسئله فقط تغییر نام خلیج فارس نیست. بلکه اگر بتوانند نام ایران را هم تغییر می‌دهند و مگر ایرانیان و شیعیان را به مخالفت با عقل نسبت نمی‌دهند؟ نمی‌گویم اختلاف‌ها و عصبیت‌ها نبوده است. از زمان سلطنت بنی‌امیه کوشش شد که عصبیت عربی را به جای اعتقادات اسلامی بگذارند. نطفه‌های قوم‌پرستی عربی از همان زمان منعقد شد ولی آن عصبیت‌ها مادهٔ ناسیونالیسم عربی بود و آن را عین این ناسیونالیسم نباید دانست. در ناسیونالیسم عربی اختلاف‌های فرهنگی و عقیدتی سابق بیشتر سیاسی شد اما توجه کنیم که این ناسیونالیسم بر ضد ایران نبود (و عبدالناصر علاقهٔ خاصی به نهضت ملی شدن نفت در ایران داشت) و اکنون هم آن را در برابر ایران نباید دانست. از ابتلائات عصر جدید که ما هم از آن مصون نبوده‌ایم، سیاسی دیدن روابط میان اقوام و فرهنگ‌هاست ولی روابط میان اقوام به صرف اتخاذ تدابیر امنیتی و سیاسی (حتی اگر آن تدابیر درست باشد) سامان درست پیدا نمی‌کند بلکه باید به این روابط با نگاه فرهنگی نگریست و برنامه‌های توسعهٔ اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی را چنان تنظیم کرد که آثار اختلاف از میان برود و بنیاد وحدت استوار شود. عرب و کرد و آذری و ترکمن و بلوچ مثل اهالی اصفهان و شیراز و تهران همه ایرانی‌اند. آذربایجان در تاریخ تجدد ایران شأن و مقامی دارد که شاید هیچیک از مناطق دیگر ایران نداشته باشد. در شرایطی که فرهنگ سوداگری غرب جهانی می‌شود، اختلاف ترک و فارس و عرب و... چه وجهی دارد؟ این اختلاف‌ها دیگر طبیعی نیست بلکه در اجرای استراتژی جهانی شدن تولید و سرمایه، به کار قدرتمندان می‌آید و امری که ظاهراً فرهنگی می‌نماید صورت سیاسی پیدا می‌کند و زمینهٔ بهره‌برداری قدرتمندان جهانی می‌شود. اگر می‌بینید مجلهٔ نشنال جئوگرافیک با تردید نام خلیج فارس را تغییر می‌دهد می‌توانید که تردیدش از نوع تردیدهای علمی است یا مثلاً نوعی تاکتیک برای موجه جلوه دادن کار خویش است، این وسوسه را روح قدرت جهانی در مدیران نشنال جئوگرافیک پدید آورده است. بر وفق متدولوژی علمی که نشنال جئوگرافیک به آن پایبند است نام خلیج فارس را نباید تغییر داد زیرا وجهی برای تغییر نام آن نیست و یک نام تاریخی را با بلهوسی تغییر نمی‌دهند. اما این سودا بلهوسی نیست بلکه استراتژی اعمال قدرت و استیلا آن را ایجاب یا توجیه می‌کند. اگر تغییر نام خلیج فارس احساسات قومی گروه‌هایی از اعراب را راضی می‌کند سیاستمداران غربی و نویسندگان مجلهٔ نشنال جئوگرافیک علاقه‌ای به نام عربی ندارند و برای آنها لفظ فارس و عرب تفاوت ندارد. آنها در بازی شطرنج سیاسی خود مهره‌ها را با محاسبه جابه‌جا می‌کنند. اینجاست که مجلهٔ نشنال جئوگرافیک دچار تردید می‌شود. ابتدا نام جعلی را می‌آورد و سپس از کاری که کرده است عذر می‌خواهد.

صد سال پیش اگر سیاستمدار یا نویسنده‌ای به جای خلیج فارس نام دیگری می‌نوشت، جغرافیدانان و مورخان و از جملهٔ آنها نویسندگان مجلهٔ نشنال جئوگرافیک به او اعتراض می‌کردند، پس چرا اکنون دچار تردید شده‌اند؟ پاسخ‌ها مه‌پسند می‌تواند این باشد که اکنون جمعیت کثیری از عرب‌ها در مقالات و کتاب‌های خود به جای خلیج فارس، خلیج عربی می‌نویسند و وقتی مردم چیزی را به نامی می‌نامند و آن نام شایع می‌شود نباید اصراری در حفظ نام کهن داشته باشیم. ساده‌ترین اشکال این استدلال این است که اگر کسانی می‌خواهند نام خلیج فارس را تغییر دهند ما که نمی‌خواهیم این نام تغییر کند، کدام خواست مرجح است، خواست ما یا خواست عرب‌ها؟ اما خواستی که یک نام چند هزار ساله را تغییر می‌دهد باید بسیار نیرومند باشد. آیا عرب‌ها چنین خواست نیرومندی دارند و اگر دارند چرا آن را در راهی که به حلّ مسائل و رفع مشکلات و بهبود

زندگیشان مودی می‌شود صرف نمی‌کنند؟ چرا آنها به چیزهایی اراده می‌کنند که به دردشان نمی‌خورد؟ و قومی که مصلحت خود را نمی‌داند اراده‌اش کجاست؟ اینکه عرب از تغییر نام خلیج فارس احساس خشنودی می‌کند یک امر ساده روان‌شناسی است و به نظر نمی‌رسد که هیچ اراده تاریخی در پس این احساسات قرار داشته باشد. اما نکته مهم‌تر این است که همه تغییر نام‌ها به یک اندازه اهمیت ندارد. وقتی کشوری بنیاد گذاشته می‌شود بنیادگذاران نام خود یا نامی را که می‌خواهند به کشورشان می‌دهند. گاهی در کشورها تحولاتی به وجود می‌آید که بسیاری چیزها و از جمله نام‌ها تغییر می‌کند و کسی هم اعتراض نمی‌کند. یعنی تغییر اگر موجه باشد جای اعتراضی نیست، چنان‌که می‌دانیم نام قدیم دجله اروند بوده است اما وقتی شهر بغداد را ساختند اروند را دجله نامیدند و کسی اعتراض و مخالفت نکرد و حتی فردوسی بزرگ به این تغییر رضایت داد و گفت:

اگر پهلوانی نسانسی زبان به تازی تو اروند را دجله خوان

از آن زمان که دجله و فرات و کارون هر یک مستقیماً به خلیج فارس می‌ریختند چندان نگذاشته است، اما اکنون بر اثر تغییری که در ساحل پدید آمده این سه به هم پیوسته‌اند و از پیوستگی‌شان شطی به وجود آمده است که گروهی نام اروند یعنی نام قدیمی دجله و گروهی دیگر نام نه چندان مناسب شط‌العرب به آن داده‌اند. با اینکه نام اروند رود زیباتر و برازنده‌تر است، هیچ سر و صدایی در اعتراض به نام‌گذاری شط‌العرب برنخاسته است. شاید اگر اسلاف ما می‌دانستند که نام‌گذاران شط‌العرب سودای تغییر نام دریای فارس در سر خواهند پرورد، نام شط‌العرب را نمی‌پذیرفتند و می‌کوشیدند نام تاریخی اروند را مسجل کنند. آنها به احتمال قوی دریافته‌اند که آن نام‌گذاری هم وجه سیاسی داشته است. مقصود این است که بر سر نام‌ها بیهوده نزاع نمی‌کنیم و اگر زمزمه تغییر نام خلیج فارس این همه بر ما گران آمده است از آن روست که اولاً این سودا بدون ملاحظه قواعد و قوانین مصرح در حقوق بین‌المللی و دریاها عنوان شده و ثانیاً - مطلب اساسی و اصلی این است که - در این سودا نام و حیثیت و موجودیت ایران هدف قرار گرفته است. در این وضع وظیفه ما چیست؟ ما چه می‌توانیم و چه باید بکنیم؟ اینکه دانشمندانمان کتاب‌ها و مقالات خوب نوشته‌اند کار بزرگی کرده‌اند که باید قدر آن را دانست. این مقالات و کتاب‌ها جزء آثار خوب پژوهندگان معاصر ماست و شاید قدم بزرگی در پیشبرد علوم انسانی در ایران باشد. ما باید خود را به تاریخ و علوم انسانی نیازمند ببینیم تا از روی جد به آن بپردازیم. تعلق خاطر به ایران انگیزه خوبی برای ورود در بحث‌های تاریخی و فرهنگی است. در آنچه راجع به خلیج فارس نوشته‌اند نه فقط اطلاعات دقیق و سودمند تاریخی و جغرافیایی در مورد خلیج فارس و سواحل و جزایر آن وجود دارد بلکه نویسندگان، احیاناً با اشاراتی که خواننده فهیم به‌آسانی درمی‌یابد، ما را متذکر می‌سازند که پشت سر تغییر نام مقاصد دیگری نهفته است. رودخانه مرزی ایران را شط‌العرب نامیدند و ما با نجابت سکوت کردیم و طبعی بود که وقتی رودخانه مرزی نام عربی دارد در تعیین مرز مشکلات پیش می‌آید و دیدیم که چه مشکلات و مصیبت‌هایی به بهانه اختلاف در تعیین خط مرزی پیش آمد. این بار قضیه بغرنج‌تر است. خلیج فارس، اروند رود نیست. شاید برای اطلاق نام شط‌العرب به رودخانه مرزی جنوب غربی ایران توجیهی بتوان یافت یا به آن اهمیت نداد اما تغییر نام خلیج فارس هیچ وجهی ندارد. دریای جنوب ایران از آن جهت دریا یا خلیج فارس نامیده شده است که قوم پارس در ساحل آن سکونت داشته و امواج این دریای نیلگون هزاران سال با آهنگ زندگی و رفتار و فرهنگ پارسیان هم‌نوایی داشته است. یعنی اگر به‌مناسبت می‌خواستند نامی برای آن انتخاب کنند بهتر از دریای فارس نامی پیدا نمی‌شد. البته چنان‌که اشاره شد می‌گویند آن زمان که به



دریا و به هر چیز دیگر شاعرانه نام می‌دادند گذشته است و اکنون ساحل جنوب دریای فارس مرکز تجارت و تورسم شده و سوداگران بین‌المللی، بعضی تأسیسات علمی و فرهنگی و مخصوصاً پایگاه‌های نظامی در آنجا دایر کرده‌اند. بسیار خوب، این زمان تغییر یافته چه زمانی است و زمان کیست؟ اگر قدرت‌های جهانی در این دریا نیروی نظامی دارند و کشتی‌های جنگی و تجاریشان در آن رفت‌وآمد می‌کند لابد زمان، زمان قدرت آنهاست. آیا در این زمان نام خلیج فارس باید تغییر کند؟ مگر کشتی‌های سوداگران جهانی در اقیانوس کبیر و دریای مدیترانه و خلیج مکزیک رفت‌وآمد ندارند، پس چرا نام‌ها همان است که بوده است؟ آیا با استقرار پایگاه‌های نظامی و اقتصادی و مالی در خلیج فارس این دریا با فرهنگ عرب دمساز و سازگار شده است؟ فرهنگ عربی، چنان که قبلاً هم گفتیم، تعبیری مبهم است. در این مورد درست این است که بگوییم در سواحل جنوب خلیج فارس جمعیتی زندگی می‌کنند که عددهشان کمتر از جمعیت یکی از استان‌های ساحل شمالی است. اینها فرهنگ خاصی ندارند و نه به یک زبان، بلکه به زبان‌های عربی و فارسی و انگلیسی و اردو و... تکلم می‌کنند. حتی اگر فرهنگ عربی در جایی موجود باشد در آنجا چنین فرهنگی وجود ندارد و فرهنگ غالب آن فرهنگ دادوستد و دلالی و تورسم و عیش و نوش است. این فرهنگ، فرهنگ عربی نیست بلکه این تجدد صوری بازاری که حول مجموعه‌ای از هتل‌ها و فروشگاه‌ها و ایستگاه‌های رادیو-تلویزیونی و فرودگاه‌ها می‌گردد چندان رنگ و بوی غربی دارد که انتساب آن به عرب در حکم مسامحه است و اگر این تأسیسات تعلق به اعراب داشت آنها نیاز نداشتند به نام خلیج فارس تعرض کنند. طرح تغییر نام خلیج فارس یک تاکتیک سیاسی محلی و منطقه‌ای نیست بلکه جایی در راهبرد سیاست کلی جهان کنونی دارد که در آن ایران باید تحت فشار قرار گیرد و عرصه بر آن تنگ شود. قدرتمندان و سوداگران سیاسی جهان از روان‌شناسی قومی ما ایرانیان بی‌خبر نیستند. آنها می‌دانند که مردم ایران کشورشان را بسیار دوست می‌دارند و هر تجاوزی که به آن بشود خاطرشان را آزرده و مکدر می‌کند و آماده‌اند که از این آزرده‌گی بهره‌برداری کنند. پس این پریشانی و تکدر خاطر نباید ما را از تأمل دور سازد و به ابراز عکس‌العمل‌های احساساتی وادار کند. اگر ما زبان قدرت جهان کنونی و سلاحی را که بر علیه ما به کار می‌رود بشناسیم و بدانیم که ضعف ما کجاست و در چیست و بیندیشیم که چگونه می‌توانیم از نام و موجودیت ایران دفاع کنیم، سودای سوداگران نقش بر آب می‌شود. ایران، بالقوه بنیه تاریخی و فرهنگی دفاع از خویش را دارد. این بنیه را باید کشف کرد و فعلیت بخشید. پدران ما که دریایشان خلیج فارس نامیده می‌شد، اهل خرد و تدبیر و دانایی بودند که به سرزمین‌ها و چیزها نام شایسته می‌دادند و نام‌ها را حفظ می‌کردند. اکنون هم نام خلیج فارس نه با حرف و شعار بلکه با پشتوانه تفکر و خرد و دانش حفظ می‌شود. اگر ما حقیقتاً ما باشیم هیچ قدرت بیرونی نمی‌تواند خللی در کار و بارمان پدید آورد و اگر همه جهان همصدا شود و بخواهد خلیج فارس را به نام دیگری بنامد خیال محال در سر می‌پزد. نام خلیج فارس با نام ما پیوسته است. اگر ما آهنگ و عزم دانایی و عظمت و دوام تاریخی داریم از عهده پاسداری نام خلیج فارس هم برمی‌آییم و ان‌شاءالله که چنین است.

رضا داوری اردکانی
استاد فلسفه دانشگاه تهران